

جنگ‌ها توسط رهبران سیاسی شروع می‌شود و توسط رهبران سیاسی پایان می‌یابد. رهبران سیاسی آغازکننده جنگ و ختم کننده جنگ هستند و نیروهای نظامی، زیرمجموعه رهبران سیاسی هستند تا زمانی که اراده رهبری سیاسی شکسته نشود، دست از ادامه جنگ نمی‌کشند. ما برای شکست دادن عراق، باید اراده صدام را می‌شکستیم تا تن به آتش بس و قرارداد ۱۹۷۵ بدهد

جنگش را تمرکز داده بود، حداقل آبادان و خرمشهر را گرفته بود. تازه نمی‌گویم که اهواز را می‌توانست بگیرد. پشت سر لشکر ۳۳ زرهی که دو تیپ تکاور هم بود، سه لشکر دیگر داشت و حداقل آبادان را - حتی اهواز را نمی‌گویم - حتماً گرفته بود. حتی می‌دانید از بهمنشیر هم عبور کرد. صدام در چند ماه اول جنگ، متوجه شد که نمی‌تواند از پس جمهوری اسلامی ایران برآید. جمعیت آن روز عراق، یک چیزی حدود ۱۶ میلیون نفر بود، جمعیت ما هم ۴۰ میلیون نفر. سرزمین عراق یک چهارم ایران است. ایران یک میلیون و ۶۴۸ هزار کیلومتر مربع بود و عراق ۴۸۰ هزار کیلومتر مربع؛ یعنی سرزمینش، یک چهارم و جمعیتش یک سوم ایران بود. قدرت نظامی و بسیجش هم، به نظر من، نسبت به ما کمتر بود. امام قدرت سربازگیری زیادی داشتند. ما حدوداً دو میلیون بسیجی را در جنگ شرکت دادیم. از طرف دیگر، نیروی سپاه پاسداران و توسعه سازمان رزمی سپاه، برای عراقی‌ها غیرقابل تصور بود. نمی‌دانستند، در پیش‌بینی‌هایشان، سپاه پاسداران به عنوان سازمان رزم نبود؛ مثلاً روی ارتش حساب می‌کردند. در اسناد ارتش عراق که بعد از جنگ به دستمان افتاده، همین موضوع هست که اصلاً سپاه را جزو سازمان رزم نمی‌شناختند. بنابراین در عملیات الی بیت المقدس، امام در اعلامیه خود می‌فرماید: صدام به این نتیجه رسیده در مقابل ایران شکست خواهد خورد، لذا از نظر سیاسی، پرچم صلح طلبی را بلند کرد که بتواند بر ایران پیشدستی کند. والا در ته دلش، واقعاً این نبود که جنگ با ایران را پایان دهد.

**یکی از دلایلی که ما موفق نبودیم و نتوانستیم از پیروزی عملیات الی بیت المقدس استفاده کنیم، ضعف دیپلماسی ما بود. یعنی با این موفقیتی که در عملیات الی بیت المقدس به آن دست پیدا کردیم، باید دیپلماسی فعال و تهاجمی می‌داشتیم تا بتوانیم به اهداف خودمان برسیم و جنگ حداقل تا ۵ یا ۶ سال طول نکشد. این تا چه اندازه‌ای می‌تواند درست باشد؟**

ضعف سیاست خارجی یا دیپلماسی سیاسی که ما در طول جنگ داشتیم، هم اکنون هم داریم. شما فکر کنید به دستاوردهایی که در افغانستان، در عراق، در لبنان و در فلسطین داریم؛ آیا سیاست خارجی ما نمی‌تواند آنها را تبدیل به یک منفعت سیاسی برای ایران بکند؟ هم اکنون هم حتی نمی‌تواند. بنابراین در طول جنگ، ضعف دیپلماسی خارجی داشتیم. برعکس عراقی‌ها که خیلی در دیپلماسی‌شان فعال بودند، ما تجربه سیاسی نداشتیم. این تنها به فرد بر نمی‌گردد؛ آن بدنه کارگزاران سیاست خارجی و دیپلمات‌های ما در کشورهای مختلف، از یک مدیریت و بدنه قوی در سیاست خارجی برخوردار نبودند. لذا همراه با پیروزی‌هایی که در میدان جنگ به دست می‌آوردیم، نمی‌توانستند این پیروزی را تبدیل به منفعت سیاسی کنند. بلکه من این ضعف را قبول دارم.

آن طرف و برگردیم و یک تعدادی شهید بدهیم و تعدادی را جا بگذاریم، یعنی مفقودالاثرا. می‌دانی امام چه فرمودند؟ فرمودند: اصلاً فرمانده کل قوا خداست؛ آن خدایی که به شما امر کرده، دستور داده نماز بخوانید، همان خدا به شما امر کرده دفاع بکنید.



شما بروید، مطمئن باشید که پیروزید و من هم خواهیم آمد و با شما نماز خواهیم خواند. نمی‌دانم این صحبت‌ها در صحیفه آمده یا نه، اما دقیقاً در ذهنم هست که امام فرمودند: مطمئن باشید که پیروزید و من می‌آیم با شما نماز می‌خوانم. پس امام تا آخر، جنگ را دفاع می‌دیدند، تجاوز نمی‌دیدند و می‌خواستند اگر قدرت نیروهای نظامی رسید، آن حاکم جاعل ظالم، یعنی صدام را سرنگون کنند و ملت شیعه عراق را از شر او خلاص کنند. در میانی ما، امام که تنها متعلق به سرزمین ما نبود، امام که به یک چارچوب سرزمینی تعلق نداشت. امام مال مسلمین بود، رهبر مسلمین جهان بود، رهبر شیعیان جهان بود؛ امام عرق این جور نداشت. مثلاً عراق را هم جزو بلاد اسلامی می‌دانست. به هر جهت من با اطمینان به شما می‌توانم بگویم که ما از نظر نظامی، در شلمچه قابلیت پدافند نداشتیم و باید ادامه می‌دادیم.

**بعد از عملیات الی بیت المقدس، صدام بیانیه‌ای می‌دهد که به «بیانیه صلح» معروف است. می‌گوید ما قبول داریم و دیگر برمی‌گردیم سر مرزهای بین‌المللی و دعوت می‌کند به صلح. این را شما چگونه تفسیر می‌کنید؟**

فکر می‌کنم صدام همان ماه سوم یا چهارم جنگ متوجه شد که نمی‌تواند در این جنگ پیروز شود. یعنی به خطای استراتژیک خودش در رابطه با اینکه لشکرهای نظامی‌اش را در طول مرز پخش کرده، پی ببرد. شاید اگر آن ۱۲ لشکر اول

کربلای ۵ و حتی عملیات فاء انجام دادیم، در حقیقت بنا بر همان شرایطی بود که امام فرموده بودند: جایی بروید که مردم نباشند. در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۱۰ که شما خاطراتی می‌آید، مردمی در شمال منطقه چذابه و ارتفاعات حمرین نبودند. در

عملیات خیبر و بدر که تا دجله و فرات و تا هور رفته بودیم، مردمی آنجا نبودند. یا در سال ۱۳۶۴، وقتی که فاء را گرفتیم، هیچ مردمی آنجا نبود. یعنی ما آن شرایطی را که امام گفته بودند، رعایت می‌کردیم. از همه مهم‌تر، برخی می‌گویند امام مخالف ادامه جنگ بود. بعد از عملیات رمضان یا در حین آن، امام اعلامیه و بیانیه‌ای صادر کردند و مردم بصره را دعوت به همکاری با نیروهای مسلح ایران کردند. امام یک رهبر عادل، یک رهبر صادق و یک مرجع تقلید برای همه مسلمانان جهان بودند و همین طوری که نمی‌آمدند اعلامیه بدهند. ایشان قبول داشتند که ما وارد شویم و ورود ما را به دفاع می‌دیدند. البته این تصور هم هست که امام، رهبری صدام را یک رهبری غاصب می‌دانستند بر مردم عراق و حکومت صدام را یک حکومت غاصب. شاید در ذهن مبارک‌شان این بود که ما بتوانیم این رهبری غاصب را از سر ملت عراق کم کنیم. شاید - البته شاید - اینکه امام در آن بیانیه‌های پایان جنگ، فرمودند: «جنگ، جنگ تا رفع فتنه»؛ علتش همین بوده. تقریباً در هر عملیات، امام بیانیه می‌دادند. سال ۱۳۶۴ قبل از عملیات والفجر ۸ در منطقه فاء، در جماران خدمت امام رسیدیم. جمعیت کمی هم بودیم. کل عملیات را از روی نقشه شرح دادیم و امام هم شاید بیش از نیم ساعت، با آن سن و سال‌شان، با دقت گوش کردند. من این را برای شما می‌گویم؛ حتی ما گفتیم: آقا! ممکن است مثل عملیات خیبر و بدر، برویم

پشتیبانی توپخانه صدام وارد ایران شدند تا کرمانشاه را بگیرند. هیچ اطمینانی به او نبود که اگر ما پذیرفتیم، او ادامه ندهد. این در حالی بود که در پایان جنگ، ۱۶ لشکر درست کرده بود. یک میلیون نیروهایش را مسلح و آماده کرده بود، در حالی که ما نیروهایمان داوطلب بودند و مثلاً اگر می‌گفتیم برون، دیگر می‌رفتند و امیدی نبود که برگردند. اکثر نیروهای ما سپاه و نیروهای بسیجی و داوطلب بودند. در سال ۱۳۶۱، از نظر قطعنامه‌هایی که تصویب کرده بودند، هیچ قطعنامه‌ای نبود که طبق آن هیأتی بیاورند و متجاوز را روشن کنند تا معلوم شود آغازکننده جنگ چه کسی بوده است. در این زمان، یک نیروی بین‌المللی هم نبود که بین ما و عراق قرار گیرد تا حقوق ایران تضمین شود. منظوری از حقوق ایران، یعنی حق خسارات وارد شده به ایران که روشن نبود. در حالی که قطعنامه ۵۹۸ زمانی که ما به دروازه‌های بصره نزدیک شدیم - یعنی بعد از عملیات کربلای ۵ - تصویب شد که در آن معین شده بود: نیروهای یونیماک در مرز ایران و عراق مستقر می‌شوند. همچنین نوشته شده بود دبیرکل سازمان ملل متحد، خاویر پرز دکویار، معین خواهد کرد چه کسی متجاوز است. ایشان هم در آخرین روزهای ریاستش و در آخرین ساعاتش، اعلام کرد عراق را به عنوان متجاوز می‌شناسد. برای ایران از نظر سیاسی بسیار مهم بود که دبیرکل سازمان ملل، عراق را به عنوان متجاوز شناخت. این یعنی: ایران حق گرفتن خسارت جنگی دارد. ما در اوج پیروزی بودیم؛ کربلای ۵ اوج پیروزی ما و رسیدن به دروازه‌های شرقی بصره بود. بنابراین در سال ۱۳۶۱، هیچ کس از نظر سیاسی، تعهد کافی بین‌المللی بین ایران و عراق نداده بود.

**در آن مقطع که یکسری از سران کشورهای عربی به ایران آمدند و چند نفر از هیأت‌شان با امام ملاقات کردند و نماز هم پشت سر امام خواندند، می‌گویند پیشنهاد داده‌اند که ما خسارت جنگ را می‌دهیم.**

در حد حرف، این را گفتند ولی در عمل هیچ اقدامی نکردند؛ هیچ اقدامی.

**منظورتان از اقدام عملی چیست؟**

اینکه مثلاً یک نوشته، تعهدنامه بین‌المللی یا تعهدنامه کتبی به ایران بدهند؛ فقط در حد حرف بود. هیچ ضمانتی برای توقف ارتش عراق و اینکه مجدداً به ایران حمله نکنند، وجود نداشت. حتی یک تعهد کتبی راجع به خسارات جنگی وجود نداشت؛ هیچ تعهدی، نه منطقه‌ای نه بین‌المللی برای این دو تا مسئله وجود نداشت: یکی اینکه مجدداً به نفع عراق نباشد و دیگری اینکه خسارت ایران پرداخت شود. از نظر نظامی هم یک استدلال وجود داشت. در مرز شلمچه، این منطقه، منطقه قابل دفاعی نبود و ما برای اطمینان از دفاع، باید به سمت منطقه شط‌العرب تا دجله می‌رفتیم. این خط، قابل دفاع بود و با شرایطی که امام فرموده بودند - که به مردم آسیب نرسد - منطبق بود. ما آنچه در عملیات‌های رمضان، والفجر مقدماتی، والفجر ۱، خیبر،